لورن برخلاف نرمن بسیار کارکشته و کاملا با لندن هماهنگ بود. ضمن آنکه به دلیل مأموریت قبلی‌اش در دوران مشروطیت در ایران (به عنوان دیپلمات کهتر) آشنایی نسبتا کاملی با سپهر سیاسی ایران داشت. مطالعه خاطرات منتشرشده لورن، اسناد اهدایی او به آرشیو ملی بریتانیا و مکاتبات رسمی و غیررسمی نشانگر روابط عمیقا صمیمانه و برادرانه لورن با رضاشاه بود. در جریان‌های مختلفی چون سرکوب خزعل ردپای لورن در ترجیح لندن از طریق تشجیع رضاشاه، یا مشورت‌دهی به او یا سیاست شیفت قدرت از نیروهای مزاحم و حتی سابقا متحد و امین لندن با قدرت متمرکز مرکزی در تهران دیده می‌شود. حتی در مواردی چون برخورد با برخی رجال ایرانی، مثلا فیروز میرزا نصرت‌الدوله یا «افتضاح جمهوری» و شماری دیگر از حوادث، لورن نقش مهم و بنیادینی در تحکیم پایه‌های سلطنت پهلوی و شخص رضاشاه ایفا کرد. ولی همه این موارد به گمان من، به معنای اتحاد اساسی لندن با شاه جدید در آغاز کار بود و اطلاق تعبیر جاسوسی تخفیف موضوع از روندی راهبردی به یک امر شخصی و محدود است. طبیعتا به دلیل اوج‌گیری قدرت رضاشاه، در میانه راه، در مواردی چند، به‌ویژه در موضوع لغو امتیازنامه دارسی و جدال نفتی، به دلیل زیاده‌خواهی لندن و سوءمحاسبه رضاشاه، بین دو کشور اختلافات جدی رخ داد. ولی در دوره رضاشاه تا زمان تحولات جنگ جهانی دوم و شهریور ۱۳۲۰، ایران در حیطه قلمروی بریتانیا باقی ماند.

زیباکلام: این ادعا دو مشکل اساسی دارد؛ نخست آنکه چرا جاسوس‌بودن رضاشاه در هیچ‌کجای اسناد انگلستان منعکس نشده است؟ و دوم آنکه در آن مقطع آمریکایی‌ها در معادلات سیاسی ایران نقش نداشته‌اند. ورود آمریکایی‌ها به ایران بعد از جنگ جهانی دوم رخ می‌دهد؛ یعنی ۳۰ سال بعد از مقطعی که درباره آن سخن می‌گوییم. گذشته از این، چرا تا انتشار کتاب رضاشاه این سخنان مطرح نمی‌شد و دقیقا بعد از آنکه این کتاب منتشر شد، این قبیل ادعاها عنوان شد. البته این ادعا خود مؤید کتاب من است زیرا آنها به نوعی پذیرفته‌اند در اسناد انگلستان گزاره‌ای بر ارتباط رضاشاه با انگلستان وجود ندارد. با پذیرش این مهم می‌گویند که انگلیسی‌ها پنهان‌کاری کرده و آمریکایی‌ها جاسوس‌بودن رضاشاه را فاش کرده‌اند. افزون بر این من تا امروز جایی نخوانده‌ام که سفیر آمریکا در تهران محکم گفته باشد که رضاشاه جاسوس است. پرسش من این است که چرا به‌جای پرداختن به این موضوعات، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در آن مقطع را بررسی نمی‌کنیم؟ چرا به اقدامات رضاشاه در آن ۲۰ سال توجه نمی‌کنیم؟ آیا تمام اقدامات رضاشاه به نفع انگلستان بوده است؟ رضاشاه شخصیتی است که نگذاشت افسران انگلیسی که در دولت سیدضیا مقرر شده بود به کار گرفته شوند، استخدام شوند. رضاشاه چطور جاسوسی است که از حضور افسران انگلستان جلوگیری می‌کند؟ ممکن است گفته شود این نقش‌بازی‌کردن رضاشاه بوده است اما او همین کار را در قبال سوئدی‌ها، بلژیکی‌ها و فرانسوی‌ها هم اجرا کرد. او چطور جاسوسی بوده که عموم اقداماتش در راستای توسعه ایران بوده است؟ این بحث‌ها را افرادی مانند آقای سلیمی‌نمین مطرح می‌کنند. او می‌گوید یکی از نقاط ننگ دوران رضاشاه نقض قرارداد دارسی و پذیرش قرارداد ۱۹۳۳ است؛ در صورتی که اصلا توجه نمی‌کند که قرارداد ۱۹۳۳ به مراتب بهتر از دارسی است. البته طبیعی است که وقتی قراردادی بسته می‌شود هر دو طرف مسائل جدیدی را در آن بگنجانند. آقای سلیمی‌نمین مدام تأکید می‌کند که مدت قرارداد ۱۹۳۳ طولانی‌تر شد در صورتی که هیچ‌یک از ابعاد دیگر را در نظر نمی‌گیرد.

بحث‌های زیادی درباره شکل ایجاد و کیفیت ارتش در دوره رضاشاه وجود دارد. موضوع ارتش در دوره رضاشاه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تفرشی: اگرچه بن‌مایه موزش نظامی و تحولات آن از سال‌های اواخر حکومت قاجار و به‌ویژه پس از انقلاب مشروطیت گذاشته شد، ارتش ایران در دوران ۲۰ساله حکومت رضاشاه تحولی کیفی و کمی پیدا کرد. در طول این مدت، ارتش توانست به همراهی قدرت روزافزون پلیس و دستگاه امنیتی، در نبردهای داخلی و علیه نیروهای محلی به پیروزی مطلق دست یابد. ولی برخلاف ادعاهای شاه و سیاستگران او، این ارتش کوچک‌ترین توانایی در جهت دفاع از ایران در برابر خطرات احتمالی خارجی نداشت. این موضوع ابتدا در چند درگیری پراکنده موردی در مرزهای کشور نشان داده شد، ولی با آغاز جنگ جهانی دوم و حتی دو سال قبل از اشغال ایران، به‌وضوح اثبات شد ارتش رضاشاه منحصرا در سرکوب‌های داخلی کارایی دارد و قادر به دفاع از مرزهای کشور در برابر یورش بیگانگان نیست.

زیباکلام: بسیاری از اقدامات رضاشاه از جمله تشکیل یک ارتش مدرن آرزوهای مشروطه‌خواهان بود که نتوانستند محققشان کنند. از این بین یکی از مهم‌ترین خواسته‌های فعالان سیاسی ایجاد یک ارتش مدرن با استانداردهای دنیای جدید بود که رضاشاه توانست به آن جامه عمل بپوشاند. درست است که تا قبل از آن علما فتوای جهاد می‌دادند و مردم هم از کشورشان دفاع می‌کردند اما آنچه در یک جنگ حرف اول را می‌زد، توپخانه بود، یک ارتش منظم با معیارهای جدید بود. حتی بعد از جنگ اول ایران و روس، عباس‌میرزا به دنبال ایجاد یک ارتش مدرن می‌رود یا ناصرالدین‌شاه هم همین آرزو را داشت.

● اگر کسی سوم اسفند سال ۱۲۹۹ از ایران خارج می‌شد و در شهریور سال ۱۳۲۰ به ایران بازمی‌گشت باورش نمی‌شد که این سرزمین همان ایران است. رضاشاه در تمام ابعاد ایران را متحول کرد؛ بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که رضاشاه در حوزه توسعه اقتصادی بی‌بدیل عمل کرد اما در حوزه توسعه سیاسی نه‌تنها هیچ پیشرفتی نداشتیم بلکه به عقب هم برگشتیم. پیش از رضاشاه احزاب و مطبوعات آزاد بودند، هیچ‌کس را برای انتقاد دستگیر نمی‌کردند و مخالفان سرکوب نمی‌شدند اما سیاست رضاشاه برخورد خشن با مخالفانش بود و این موضوع انکارشدنی نیست.

● من به وزارت ارشاد و هر نهاد دیگری که در صدور مجوز کتب نقش دارد، حق می‌دهم که با کتاب من مخالف باشند و شاید من هم جای ارشاد بودم به کتاب رضاشاه مجوز نمی‌دادم زیرا اگر گفته‌های زیباکلام درست باشد، خوانش رسمی تمام این سال‌ها تَرک بر می‌دارد. شما در کتاب رضاشاه تحلیل نمی‌بینید و سراسر روایت است. من در تمام کتاب فکت آورده‌ام و از نظریه‌پردازی دوری کرده‌ام. بن‌مایه کتاب رضاشاه، مکاتبات بین سفارت انگلیس در تهران و وزارت خارجه انگلیس در لندن است و از دو سال مانده به کودتا تا زمان تاج‌گذاری رضاشاه را روایت می‌کند.

لازمه وحدت و یکپارچگی ایران، ایجاد ارتش مدرن است. وقتی رضاشاه روی کار آمد تعداد قزاق‌ها به ۱۵ هزار نفر نمی‌رسید اما وقتی او رفت ما دارای یک ارتش ۱۲۰هزارنفره بودیم؛ ارتشی که نیروی دریایی و زمینی داشت.

درباره نحوه برخورد رضاشاه با قشون محلی و مرزی و جایگزینی ارتش به جای آنها، بحث‌های متعددی وجود دارد. آیا این امر برای سازماندهی و امنیت مرزهای ایران و واحدکردن قوای نظامی در کشور بود یا به منظور سرکوب اقوام رخ داد؟

تفرشی: نیروهای محلی ایران، به طور سنتی هم حامی منافع ملی کشور بودند و هم به نوعی نقش مکمل ارتش را ایفا می‌کردند. بدیهی است در بین این نیروها، عناصر خودسر، یاغی و خطرناک علیه منافع ملی نیز وجود داشتند، ولی هنر حاکمان سنتی این بود که با بازی قدرت و بده‌بستان با آنان، حس وفاداری و تعلق آنان به ایران و دولت مرکزی را تشدید و تقویت کنند. در فاصله سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۹، خیزش‌ها و شورش‌هایی در نقاط مختلف ایران رخ داد. سرکوب بسیاری از این موارد به وسیله رضاخان و نیروهای تحت امر او صورت نگرفت. ولی در تاریخ‌نویسی رضاشاه دوستانه، اعتبار همه این موارد به آنان نسبت داده شده است. ضمن آنکه به بهانه سرکوب متجاسران، همه قدرت‌های وفادار محلی، به‌ویژه ایلات و عشایر به‌سختی و بی‌رحمانه قلع‌وقمع شدند. سرکوب عشایر و یکجانشینی ایلات، اگرچه در جهت تحکیم حکومت مرکزی و تمرکز قدرت صورت گرفت، ولی در واقع بخشی از سیاست گسترش و تعمیم فضای بی‌سابقه نامردمی پلیسی-امنیتی در جهت تعمیق خودکامگی بود. نتیجه آن شد که برخلاف جنگ جهانی اول، در سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴ شمسی و در فاصله بین آغاز جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ و خروج نیروهای اشغالگر از ایران، به دلیل سرکوب همه‌جانبه نیروهای محلی ملی، به بهانه تقویت قدرت مرکزی و ارتش ملی، مقاومت چندان جدی در برابر اشغال خارجی، چه به شکل مستقل و چه در حمایت از دولت مرکزی بروز پیدا نکرد. اگر هم مقاومتی شد، بسیار محدود و عمدتا خودجوش و خودسر بود و حمایتی از سوی دولت پهلوی از آن نشد. در شهریور ۱۳۲۰ هم تقریبا هیچ‌کس از رفتن رضاشاه متأسف نشد و تقریبا همگان، از جمله برکشیدگان رضاشاه در مجلس، مانند علی دشتی، به او و کارنامه‌اش حمله کردند. طرفه آنکه برخی از کسانی که به‌درستی از اندیشه توسعه سیاسی و آزادی‌های مدنی به صورت نامشروط و بنیادین دفاع می‌کنند، در توجیه سیاست سرکوب و اختناق عصر ۲۰ساله، مدعی هستند بدون زور و قتل و داغ و درفش، اصلاحات رضاشاه امکان پیشرفت و اجرا نداشت. در این دیدگاه، در جریان کودتای ۱۲۹۹، ایران یکسره رو به تباهی بود و نیروهای ملی، کاملا بدون حمایت خارجی ایران را نجات دادند و اساسا امکان دخالت خارجی در آن را منکر می‌شوند. ولی همین دیدگاه در جریان شهریور ۱۳۲۰ اصرار دارند مملکت و حکومت صد درصد در آرامش و اقتدار بود و ناگهان در یک سپیده‌دم، قوای اجنبی بدون وجود هیچ زمینه داخلی کشور را اشغال کرد و همه چیز را بر هم زد.

زیباکلام: رضاشاه انسان دیکتاتوری بود و به‌هیچ‌وجه مصالحه نمی‌کرد. او اساسا با فرهنگ، لباس، زبان و هویت بومی مشکل داشت و می‌گفت که ایران باید با یک زبان، یک فرهنگ و یک پرچم شناسایی شود؛ برای مثال اصلا ممکن نبود که یک کرد یا لر بخواهد زبان محلی خود را ترویج کند. آتاتورک هم همین باور را داشت و در ترکیه شبیه به همین سیاست را پیش گرفت. سال‌هاست که شنیده‌ایم انگلستان با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به سلطه خود بر کشورهای دیگر ادامه می‌دهد. اگر چنین است چرا رضاشاهی که به ادعای امثال آقای سلیمی‌نمین وابسته به انگلستان و حتی جاسوس بود، در کشور وحدت ایجاد کرد؟ اکنون که رضاشاه در کشور وحدت به وجود آورد می‌گویند که در قرن بیستم سیاست انگلستان تمرکزگرایی بود؛ یعنی اگر یک سکه را به هوا بیندازید، شیر یا خط بیاید در هر دو صورت می‌گویند ما برنده‌ایم! جالب است بدانید که یکی از موضوعاتی که در کتاب آقای غنی مورد اشاره قرار دارد این است که در آن زمان همچنان لندن می‌گفت که باید از قبایل محلی حمایت کرد. نکته دیگری که مطرح می‌شود این است که چرا آن ارتش که هزینه بسیاری برای تشکیلش شد، هنگام حمله متفقین مقاومت نکرد؟ کسانی که این مسئله را مطرح می‌کنند فراموش کرده‌اند که ارتش انگلستان در برابر ارتش هیتلر ایستاد. اساسا طرح این موضوع نادرست است، زیرا ما هیچ شانسی در برابر آنها نداشتیم.

درباره نوع مواجهه رضاشاه با برخی تحرکات، از جمله اعتراضات شیخ خزعل و میرزاکوچک‌خان، دو نگاه رایج وجود دارد؛ نخست آنکه گفته می‌شود رضاشاه درپی سرکوب هر نوع اعتراض آزادی‌خواهانه بود و دوم آنکه او با تحرکات استقلال‌طلبانه برخورد کرد. کدام به واقعیت نزدیک است؟ این موضوع را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تفرشی: مسئله شیخ خزعل و قدرت او در خوزستان، موضوعی مشخص و بدون فراز و فرود نبود. پس از یک دوره طولانی مودت کامل و اعتقاد لندن به قدرت شیخ خزعل، از سال‌های پایانی جنگ جهانی اول، به‌تدریج این روابط به سردی گرایید. نخست کمک مالی بریتانیا به شیخ خزعل محدود و قطع شد. برخلاف مذاکراتی که با خزعل برای انتصاب او به سلطنت کشور جدید عراق شده بود، به دلیل ایرانی و شیعه‌بودن، لندن با او بدعهدی کرد. بنا بر توصیه خانم گرترود بل، مأمور ارشد امنیتی دیپلماتیک بریتانیا که معمار و بانی عراق کنونی که از فیصل بن حسین، فرزند شریف مکه، حمایت می‌کرد، حکومت عراق باید به شخصی غیرشیعه و نامرتبط با علمای آن منطقه واگذار می‌شد. در جریان سرکوب خزعل در اوان سلطنت رضاشاه، سر پرسی لورن با مشورت‌دهی به شاه جدید، سعی کرد موضوع به آرامی و با حداقل دردسر انجام شود. در واقع لندن با چشم‌پوشی از حمایت عملی از خزعل، نشان داد در برابر نظم نوین و موقعیت جدید تصمیم خود را به یک‌کاسه‌کردن کانون قدرت مورد حمایت خود گرفته است. طبیعتا در این مسیر، شخص رضاشاه هم با فراست و قدرت عمل کرد. ضمنا اطرافیان هوشمند و فرهیخته او که بسان تعبیر کارل پوپر، «خردمندان در خدمت خودکامگان» بودند نیز در حمایت از او، در سودای اعتلای کشور از طریق کمک به توفیق مستبد مصلح بودند. در هر دو جریان خزعل و کوچک‌خان، در برهه‌هایی، مطالبات و رگه‌هایی از جداسری و تجزیه‌طلبی بروز کرد، ولی اولا ماهیت کار آنان با هم به‌کلی تفاوت داشت و ثانیا، در شاکله هر دو حرکت، به دشواری می‌توان آنان را خواستار استقلال از ایران دانست. ضمن آنکه بسیاری از قدرت‌های ایلی و محلی که در عصر ۲۰ ساله، در نواحی مرکزی یا مرزی ایران سرکوب شدند، از ایلات بختیاری، قشقایی یا خوانین کرمانشاه و ایلام، هرگز علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران اقدام نکردند. مسئله اصلی حذف همه نیروهای مقتدر در پوشش و لباس امنیت ملی بود. رضاشاه حاضر به تقسیم قدرت و شراکت در جهت اداره کشور با هیچ‌کس نبود؛ چه نیروهای سیاسی و ملی و چه قدرت‌های ایلی محلی. ضمن آنکه شماری از این سرکوب‌ها، حتی محمل سیاسی و نظامی هم نداشتند و صرفا به دلایل کاملا شخصی، از قبیل تصرف شخصی املاک آنان در مناطقی مانند مازندران و خراسان صورت می‌گرفت.

زیباکلام: یکی از سخت‌ترین لحظات من در نگارش کتاب رضاشاه، آنجایی بود که رضاخان هنوز رضاشاه نشده و چندماه بعد از کودتا به نبرد میرزاکوچک‌خان رفت. من عاشق گیلانم و جنگلی‌ها را دوست دارم و باور دارم که میرزاکوچک‌خان یک آزادی‌خواه بود، اما این عشق و علاقه باعث نمی‌شود که چشم خود را به روی حقیقت ببندم. در گیلان جمهوری سوسیالیستی اعلام شده بود و عملا گیلان از ایران جدا شده بود. میرزا و جنگلی‌ها در شرف آمدن به تهران بودند و تا منجیل آمده بودند و شش هزار قوای انگلیسی که از زمان جنگ در ایران باقی مانده بودند، مانع آنها شدند. درواقع مطلب این است که تمام گروه‌های معترض در یک اصل مشترک بودند و آن قبول‌نداشتن حکومت مرکزی بود. میرزاکوچک‌خان و پسیان آزادی‌خواه بودند، اما با حکومت مرکزی می‌جنگیدند و در عمل تفاوتی با شیخ خزعل نداشتند. من قبول دارم که میرزا انسان آزادی‌خواه و ترقی‌خواهی بود اما وقتی از بالا نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که در عمل با جدایی‌طلبان تفاوتی نداشت. نتیجه اقدامات میرزاکوچک‌خان هم مانند گروه‌های استقلال‌طلب وحدت و یکپارچگی نبود.

رضاشاه درپی کشف حجاب به دنبال چه هدفی بود؟

تفرشی: ماجرای کشف حجاب اجباری، از یک‌سو ریشه در سیاست حکومت رضاشاه در تسریع تغییرات اجتماعی و فرهنگی از طریق اعمال زور و خشونت داشت؛ سیاستی که با سفر رضاشاه به ترکیه تقویت شد. قصد شاه این بود که در نوروز ۱۳۱۵ کشف حجاب انجام شود، ولی ماجرای کشتار مسجد گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴، اعدام محمدولی اسدی نایب‌التولیه بی‌گناه و وفادار به شاه در آذرماه و به موازات آن، کنارگذاشتن محمدعلی فروغی از قدرت و تقویت فضای پلیسی و ارعاب در کل کشور، موجب شد تا اعلام کشف حجاب به جلو بیفتد و در ۱۷ دی همان سال انجام شود. کشف حجاب اجباری، از یک‌سو تلاشی برای ادامه و گسترش سیاست موسوم به نوگرایی رضاشاه بود و از سوی دیگر ادامه سیاست محدودکردن اعتبار و اقتدار روحانیان و جامعه دینی ایران. اگر سیاست تغییر لباس یا حجاب یا محدودیت روزافزون در استفاده از لباس به صورت اختیاری صورت می‌گرفت، می‌توانست به تدریج به یک روند یا جریان فرهنگی تبدیل شود، ولی اعمال زور و خشونت در اجرای آن، موضوع را به جریانی سیاسی تبدیل کرد و مخالفت آن هم به نوعی عرض‌اندام سیاسی در برابر منویات شاه تلقی می‌شد. درواقع ماجرای گوهرشاد و کشف حجاب آغاز جدایی کامل دین و دولت در ایران دوره رضاشاه و آغاز عصر تقریبا شش‌ساله مقهور و منکوب‌شدن جامعه مذهبی در برابر رضاشاه بود؛ سیاست سرکوبی که در آستانه اشغال ایران، ناکارآمدی خود را با بازگشت زنان به حجاب و قدرت‌گرفتن مجدد نشان داد.

زیباکلام: در دوره رضاشاه چیزی به اسم جریان اسلام‌گرایی وجود نداشت. روحانیون در حوزه فعالیت می‌کردند و کاری به حکومت نداشتند و تصمیمات رضاشاه هم به‌شدت علیه اسلام نبود. کشف حجاب معلول خواسته ده‌ها سال قبل بود؛ خواسته‌ای مبتنی‌بر نوگرایی که از قبل تا بعد از مشروطه مطرح شده بود. دغدغه دگراندیشان این بود که با مسئله زنان چه باید کرد؟ اگر قرار بود زن بتواند دانشگاه برود، پرستار بشود و در جامعه فعالیت کند، نمی‌توانست با روبند و در شرایطی که با مرد نامحرم از پشت در سخن می‌گفت، این مهم را محقق کند. می‌گویند انگستان تمایل داشت که زنان ایرانی بی‌حجاب شوند. مشخص نیست چرا دولت این کشور در کشورهای مستعمره خود ازجمله یمن، عربستان، اردن، هند و کویت طرح کشف حجاب را اجرا نکرد و فقط در ترکیه و ایران این کار را انجام داد؟ یا اگر سیاست بی‌حجابی در دستور کار بود چرا از آن مقطع تا کنون میزان زنان باحجاب در انگلستان به‌شدت افزایش یافته است؟ این سؤالات بی‌پاسخ می‌تواند دلیل فهم نقش‌نداشتن انگلستان در اجرای کشف حجاب باشد.

درمجموع وضعیت مفهوم توسعه، اعم از سیاسی و اقتصادی را در دوره رضاشاه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تفرشی: سیاست توسعه سیاسی در دوره رضاشاه به‌کلی وجود نداشت. اگر در سال‌های نخست و میانی قدرت‌گرفتن او، سرکوب و بگیروببند وجود داشت، پس از شکست در ماجرای نفت و به‌خصوص در سال‌های واپسین (۱۳۱۴ به‌بعد) کشور در وضعیت اختناق مطلق بود. دستگیری‌ها و قتل‌های سیاسی متعدد، سانسور و کنترل کامل همه مراسلات پستی و قوانینی مانند لزوم اخذ مجوز برای تردد بین شهرها نشانه‌هایی از این وضع بود. اگر مجلس آزاد، رسانه مستقل و احزاب فعال را سه رکن مهم توسعه سیاسی در دوران بین دو جنگ جهانی در جهان بدانیم، به‌جز مجلسی دست‌نشانده و چند روزنامه کاملا وابسته، خبری از این عناصر توسعه سیاسی در سال‌های پایانی سلطنت رضاشاه نبود. توسعه اقتصادی دوره رضاشاه نیز در سال‌های آغازین و میانی، به مدد افزایش درآمد نفت و برنامه‌ریزی، مناسبات تجاری با کشورهای مختلف و فعالیت نهادهای اجرائی مناسب، کم‌وبیش به خوبی پیش می‌رفت، ولی از زمان تصمیم دولت به دخالت بی‌دلیل در همه امور اقتصادی و تجاری و انتصاب نابجای علی‌اکبر داور به وزارت مالیه اوضاع کشور را به قهقرا کشاند. داور برخلاف دوره درخشانش در عدلیه، در وزارت اقتصاد کاملا ناموفق عمل کرد و نهایتا جانش را هم بر سر این مسئله گذاشت. سیاست توسعه اقتصادی دوره پایانی دوره رضاشاه نیز در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم به مرحله‌ای از بحران برسد که کار به بودجه‌ریزی مصنوعی کشور بر اساس درآمدهای تحصیل‌نشده بر اساس تخیلی درآمدهای نفتی کشیده شد. در این شرایط تعجبی نداشت که یک رجل سیاسی که به اتهام اختلاس در زندان بود (رجبعلی منصور) از زندان آزاد و به نخست‌وزیری منصوب شد و سیاست‌مداری دیگر (احمد متین‌دفتری) از سمت نخست‌وزیری برکنار و روانه زندان شد.

زیباکلام: اگر کسی سوم اسفند سال۱۲۹۹ از ایران خارج می‌شد و در شهریور سال۱۳۲۰ به ایران بازمی‌گشت، باورش نمی‌شد که این سرزمین همان ایران است. رضاشاه در تمام ابعاد ایران را متحول کرد؛ بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که رضاشاه در حوزه توسعه اقتصادی بی‌بدیل عمل کرد، اما در حوزه توسعه سیاسی نه‌تنها هیچ پیشرفتی نداشتیم بلکه به عقب هم برگشتیم. پیش از رضاشاه احزاب و مطبوعات آزاد بودند، هیچ‌کس را برای انتقاد دستگیر نمی‌کردند و مخالفان سرکوب نمی‌شدند اما سیاست رضاشاه برخورد خشن با مخالفانش بود و این موضوع انکارشدنی نیست.

گزیده‌هایی از مصاحبه

مجید تفرشی:

● آقای زیباکلام در کتاب خود از روش شعاری سنتی قدیمی ادبیات چریکی و سیاسی و تیره‌کردن عبارت‌های خاص مورد نظر در جای‌جای کتاب استفاده کرده و بی‌توجه به روش رفرنس‌دهی آکادمیک، بی‌اعتنا به ارائه فهرست منابع و تهیه فهرست اعلام نشان داده که در کارش با متخصصان و کارشناسان تاریخ کاری نداشته و صرفا عوام‌الناس کم‌سواد فاقد مطالعه جدی ناراضی از وضع موجود و جویای یک بت گمگشته و منجی افسانه‌ای را هدف گرفته تا واکنش رفتاری مشابه با سیاست تاریخ‌نویسی ظاهرا موردنقدشان در طرف مقابل، مبتنی بر آبروبری از برخی و آبروخری برای برخی دیگر خلق کند.

● اگرچه بن‌مایه آموزش نظامی و تحولات آن از سال‌های آخر حکومت قاجار و به‌خصوص پس از انقلاب مشروطیت گذاشته شد، ارتش ایران در دوران ۲۰ ساله حکومت رضاشاه تحولی کیفی و کمی پیدا کرد. در این مدت، ارتش توانست به همراهی قدرت روزافزون پلیس و دستگاه امنیتی، در نبردهای داخلی و علیه نیروهای محلی به پیروزی مطلق دست یابد ولی برخلاف ادعاهای شاه و سیاستگران او این ارتش کوچک‌ترین توانایی‌ای در جهت دفاع از ایران در برابر خطرات احتمالی خارجی نداشت. ارتش رضاشاه منحصرا در سرکوب‌های داخلی کارایی داشت و قادر به دفاع از مرزهای کشور در برابر یورش بیگانگان نبود.

● فعالیت نهادهای اجرائی مناسب، کم‌وبیش به خوبی پیش می‌رفت ولی از زمان تصمیم دولت به دخالت بی‌دلیل در همه امور اقتصادی و تجاری و انتصاب نابجای علی‌اکبر داور به وزارت مالیه اوضاع کشور به قهقرا کشید. سیاست توسعه اقتصادی دوره پایانی رضاشاه نیز در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم به مرحله‌ای از بحران رسید که کار به بودجه‌ریزی مصنوعی کشور بر اساس درآمدهای تحصیل‌نشده بر اساس افزایش تخیلی درآمدهای نفتی کشیده شد. در این شرایط تعجبی نداشت که رجبعلی منصور که به اتهام اختلاس در زندان بود، از زندان آزاد و به نخست‌وزیری منصوب شد و احمد متین‌دفتری از سمت نخست‌وزیری برکنار و روانه زندان شد.

صادق زیباکلام:

● بسیاری از اقدامات رضاشاه از جمله تشکیل یک ارتش مدرن آرزوهای مشروطه‌خواهان بود که نتوانستند محققشان کنند. از این بین یکی از مهم‌ترین خواسته‌های فعالان سیاسی ایجاد یک ارتش مدرن با استانداردهای دنیای جدید بود که رضاشاه توانست به آن جامه عمل بپوشاند. تا قبل از آن علما فتوای جهاد می‌دادند و مردم هم از کشورشان دفاع می‌کردند اما آنچه در یک جنگ حرف اول را می‌زد، ارتش منظم با معیارهای جدید بود. حتی بعد از جنگ اول ایران و روس، عباس‌میرزا به دنبال ایجاد یک ارتش مدرن می‌رود یا ناصرالدین‌شاه هم همین آرزو را داشت.

● اگر کسی سوم اسفند سال ۱۲۹۹ از ایران خارج می‌شد و در شهریور سال ۱۳۲۰ به ایران بازمی‌گشت باورش نمی‌شد که این سرزمین همان ایران است. رضاشاه در تمام ابعاد ایران را متحول کرد؛ بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که رضاشاه در حوزه توسعه اقتصادی بی‌بدیل عمل کرد اما در حوزه توسعه سیاسی نه‌تنها هیچ پیشرفتی نداشتیم بلکه به عقب هم برگشتیم. پیش از رضاشاه احزاب و مطبوعات آزاد بودند، هیچ‌کس را برای انتقاد دستگیر نمی‌کردند و مخالفان سرکوب نمی‌شدند اما سیاست رضاشاه برخورد خشن با مخالفانش بود و این موضوع انکارشدنی نیست.

● من به وزارت ارشاد و هر نهاد دیگری که در صدور مجوز کتب نقش دارد، حق می‌دهم که با کتاب من مخالف باشند و شاید من هم جای ارشاد بودم به کتاب رضاشاه مجوز نمی‌دادم زیرا اگر گفته‌های زیباکلام درست باشد، خوانش رسمی تمام این سال‌ها تَرک بر می‌دارد. شما در کتاب رضاشاه تحلیل نمی‌بینید و سراسر روایت است. من در تمام کتاب فکت آورده‌ام و از نظریه‌پردازی دوری کرده‌ام. بن‌مایه کتاب رضاشاه، مکاتبات بین سفارت انگلیس در تهران و وزارت خارجه انگلیس در لندن است و از دو سال مانده به کودتا تا زمان تاج‌گذاری رضاشاه را روایت می‌کند.

روزنه

محمد سلامتی: هیچ‌گاه سپاه را تضعیف نکردیم

● محمد سلامتی، دبیرکل سابق سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در گفت‌وگو با محمدحسین شریعتمدار، خبرنگار خبرآنلاین، از نقش این سازمان در تشکیل سپاه و اقدامات آن سخن گفته که خلاصه آن در ادامه می‌آید:

● من بعد از تعطیلی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، سعی کردم فعالیت‌های سیاسی‌ام را کم کنم و بیشتر به مسائل فکری که از قبل از انقلاب ناتمام مانده بود، بپردازم؛ بنابراین فعلا مسائل سیاسی اولویت کاری من نیست.

● درباره مخالفت مجاهدین خلق با سازمان مجاهدین انقلاب: آنها تلاش می‌کردند عنوان مجاهدین در انحصار خودشان باشد و هیچ تشکیلات دیگری از آن استفاده نکند. اضافه‌شدن سازمان به مجاهدین نیز مزید بر علت بود و آنها را بیشتر عصبانی کرد. به‌همین‌علت حملات بسیار شدیدی علیه سازمان شروع کردند. آنها سعی کردند از تمام امکانات تبلیغاتی خود استفاده کنند؛ اما سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مقاومت کرد و به برخورد آنها وقعی ننهاد؛ چراکه احساس می‌کرد واژه مجاهد به بچه‌های خود ما که قبل از انقلاب مبارزات اسلامی داشتند، بیشتر می‌خورد؛ بنابراین پس از مدتی آنها به‌ناچار کوتاه آمدند.

● سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شکل‌گیری سپاه نقش فعال داشت و در جریان تکامل سازماندهی سپاه هم نقش فعالی داشته است. خیلی از اعضایش در آن حضور فعال داشتند و کار می‌کردند؛ اما بعد از اینکه امام گفتند سپاه نباید سیاسی باشد، کسانی که می‌خواستند کار سیاسی انجام بدهند، در سازمان ماندند و کسانی که می‌خواستند کار نظامی انجام بدهند، در سپاه ماندند. سپاه به‌تدریج از لحاظ تفکر سیاسی یکدست‌تر شد؛ یعنی بسیاری از کسانی را که تفکر نزدیک به سازمان اولیه یا سازمان دوم داشتند، کنار گذاشت؛ درواقع با اینها برخورد حذفی کرد.

● البته ما هیچ‌گاه برخورد بد با سپاه نداشتیم. هیچ‌گاه آن را تضعیف نکرده‌ایم. خود من شخصا خیلی از کارهای سپاه را قبول دارم؛ مثلا کارهایی که سپاه در خارج انجام داده و امنیتی که در داخل ایجاد کرده است و اقداماتی که در سوریه، لبنان، عراق و یمن چه از لحاظ اجرائی و چه از لحاظ سازماندهی و معنوی انجام داده است. من شخصا این اقدامات را قبول دارم. نه‌فقط من؛ حتی در اوایل کار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، ما یک استراتژی با عنوان «نظم نوین جهانی» یا «آغاز مرحله جدیدی از تهاجم آمریکا برای سلطه بر جهان» منتشر کردیم که به دلیل اهمیتش روی آن زیاد کار شد.

● حفظ و تقویت روابط با حزب‌الله لبنان، حمایت از حماس و دیگر گروه‌های فلسطینی، کمک به زینبیون و فاطمیون، حمایت از حشدالشعبی و حمایت از انصارالله به‌خوبی در چهارچوب استراتژی امنیت ملی ایران می‌گنجد. بااین‌حال به نظر من ازآنجاکه سپاه کار خود را در این زمینه به‌خوبی انجام داده است، جای قدردانی فراوان دارد. این کارها نه‌فقط امنیت ملی را به ارمغان آورد؛ بلکه ایران را به‌عنوان قدرت برتر منطقه ارتقا داد. البته طبیعتا تصمیم این کار با مسئولان بوده است و سپاه و ارتش مجری بوده‌اند؛ اما این به معنی این نیست که من همه کارهای سپاه را قبول داشته باشم.

● سپاه باید از موضعی برخورد کند که همه را به یک چشم ببیند که همه اقشار مردم احساس کنند که سپاه یعنی خودشان. در خارج از تمام ظرفیت‌ها، حتی از تفکرات ضدمذهب هم برای اهداف انقلابی و منافع ملی ما استفاده می‌کند و این کار بسیار خوبی است. وقتی در خارج آن‌گونه عمل می‌کند، نتیجه آن این است که وقتی آقای قاسم سلیمانی به کردستان عراق می‌رود و مثلا درباره شیوه رفع اختلافات با دولت مرکزی با آنها صحبت می‌کند، به حرفش عمل می‌کنند و به او احترام می‌گذارند؛ حتی کسانی که ضدمذهب هستند. چون حساب‌شده و جذبی عمل کرده است، آنها را تحت تأثیر قرار داده و این در راستای منافع ملی ما و امنیت ما و منطقه است. همین کارها باید در داخل انجام شود.

● ماجرای استعفای میرحسین موسوی: آن استعفا دو علت داشت. یک علت این بود که چند وزیر را برای کسب رأی اعتماد به مجلس سوم معرفی کرده بود. او با این تصور که چون مجلسی‌ها موضع داشتند، نگران بود که افراد معرفی‌شده رأی نیاورند؛ بنابراین در استعفانامه علنی خود، علت را احتمال رأی‌نیاوردن وزرای پیشنهادی و همچنین استعفای رئیس سازمان برنامه و بودجه ذکر کرده بود؛ اما در نامه محرمانه علت استعفا را اقدامات بعضی عناصر و ارگان‌ها در لبنان، سوریه و... بدون اطلاع نخست‌وزیر عنوان کرده بود. آیت‌الله خامنه‌ای هم در جواب با این مضمون نوشتند که حالا چه وقت استعفا است. جنگ تمام شده است و مذاکرات مربوطه در ژنو دارد انجام می‌شود و شما در این شرایط استعفا می‌دهید؟ اما مهندس موسوی نبود که این نامه را دریافت کند؛ بنابراین مسئله به امام منتقل شد. امام هم نامه تندی نوشتند با این مضمون که مردم دارند شهید می‌دهند، جوانان‌شان را از دست می‌دهند، آن وقت شما استعفا می